

پوپولیسم ربطی به چپ و راست ندارد زیرا هم ترامپ را پوپولیست می‌دانند و هم سندرز را. پوپولیسم سبکی از سیاست است که «مردم» را به جان «هیئت حاکمه» و سردمداران می‌اندازد.

تاریخ پوپولیسم؛



گاردین — وقتی دانشمندان علوم سیاسی از پوپولیسم می‌نویسند، غالباً می‌کوشند تا در ابتدا تعریفی از آن ارائه دهند، چنان‌که گویی پوپولیسم مانند آنتروپی یا فوتوستتر واژه‌ای علمی است. اما این کار اشتباه است. هیچ مجموعه‌ویژگی خاصی وجود ندارد که تعریف‌کنند؛ جنبش‌ها، احزاب و مردمی باشد که «پوپولیست» نامیده می‌شوند؛ افراد و احزاب مختلفی که در این دسته قرار می‌گیرند با یکدیگر شباهت‌های خانوادگی دارند، اما هیچ مجموعه‌ویژگی کلی و فراگیری وجود ندارد که در هم آن‌ها مشترک باشد.

با این‌همه، نوع خاصی از سیاست پوپولیستی وجود دارد که در قرن نوزدهم از ایالات متحده سرچشمه گرفت، در قرن بیستم و بیست‌ویکم در آنجا دوباره ظاهر شد و در دهه هفتاد نیز در اروپای غربی پدیدار گشت. در چند دهه گذشته، دغدغه‌های این احزاب و کمپین‌ها هم‌گرا شده‌اند و به دنبال رکود بزرگ [سال ۲۰۰۸] به اوج رسیدند.

نمی‌توان نوع پوپولیسمی را که در سرتاسر تاریخ امریکا جریان داشت و به اروپا نیز منتقل شد، صرفاً از منظر راست، چپ یا میانه تعریف کرد؛ این پوپولیسم هم شامل دونالد ترامپ می‌شود و هم برنی سندرز، هم جبهه ملی در فرانسه و هم پودموس در اسپانیا. احزاب پوپولیست هم جناح راستی‌اند، هم چپی و هم میانه‌رو. پوپولیسم ایدئولوژی نیست، بلکه منطق سیاسی است، یعنی طرز تفکری درباره سیاست است. مایکل کازین تاریخ‌دان در کتاب خود درباره پوپولیسم امریکایی به نام مرام پوپولیستی، آن را نوعی زیان توصیف می‌کند، «زیانی که سخنوران آن مردم عادی را جمع شریف و برتری می‌دانند که تنها به طبقه محدود نمی‌شوند. آن‌ها مخالفان نخبه‌شان را خودخواه و غیردموکراتیک می‌دانند و می‌کوشند مردم عادی را علیه نخبگان بسیج کنند».

این تعریف شروع خوبی است. به دنبال وصف افرادی چون رونالد ریگان یا ولادیمیر پوتین نیست که گاهی هر دو «پوپولیست» خطاب شده‌اند، اما منطق احزاب، جنبش‌ها و نامزدها را توضیح می‌دهد؛ از «حزب مردم» ایالات متحده در سال ۱۸۹۲ گرفته تا «جبهه ملی» مارین لوین در ۲۰۱۶. با این‌همه، توصیفات کازین را گامی پیش‌تر می‌برم و میان پوپولیست‌های جناح چپ، مانند برنی سندرز و پابلو ایگلسیاس در پودموس، و پوپولیست‌های جناح راست، مانند ترامپ و لوین، تمایز می‌گذارم.

پوپولیست‌های جناح چپ از مردم در برابر نخبگان یا هیئت حاکمه دفاع می‌کنند. سیاست آن‌ها سیاست عمودی بخش‌های پایین و میان جامعه است که علیه بخش‌های بالای جامعه صف‌آرایی می‌کند. پوپولیست‌های جناح راست از مردم در برابر نخبگانی دفاع می‌کنند که به خاطر جانب‌داری از گروه سومی در جامعه ملامت می‌شوند، گروهی که فی‌المثل مهاجران، اسلام‌گرایان، یا مبارزان افریقایی امریکایی را در برمی‌گیرد. پوپولیسم جناح راست آهنگی با سه نوا می‌نوازد: به طبقات بالا نظر می‌کند، اما نگاهی بالا به پایین به گروه‌های غیرخودی دارد.

پوپولیسم جناح چپ از منظر تاریخی به جنبش‌های سوسیالیست یا سوسیال‌دموکرات شباهت دارد. این نوع پوپولیسم سیاستی از جنس مبارزه طبقاتی نیست و لزوماً نمی‌خواهد سرمایه‌داری را منسوخ کند. همچنین، به سیاست مترقیانه یا لیبرال که می‌کوشد علائق طبقات و گروه‌های مقابل را با هم آشتی دهد هم شبیه است. این نوع پوپولیسم در محور سیاست خود خصوصی بنیادی را میان مردم و نخبگان فرض می‌گیرد.

در این میان، پوپولیسیم جناح راست با محافظه‌کاری‌ای شباهت دارد که عمدتاً با مقابلۀ طبقات مرفه علیه منتقدان و مخالفان فرودستان‌شان شناخته می‌شود. همچنین، نسخه‌های آمریکایی و اروپای غربی پوپولیسیم چیزی مشابه با محافظه‌کاری اقتدارگرایانه است که هدفش از بین بردن دموکراسی است. این پوپولیسیم در بافتی دموکراتیک عمل می‌کند.

درست همان‌طور که ایدئولوژی مشترکی وجود ندارد که پوپولیسیم را تعریف کند، هیچ ساز و واحدی نیز وجود ندارد که «مردم» را پوشش دهد. «مردم» ممکن است کارگران یقه‌آبی باشند یا مغازه‌داران یا دانشجویانی که زیر فشار بدهی و قرض رفته‌اند؛ ممکن است فقیر یا از طبقۀ متوسط باشند. همین‌طور، «هیئت حاکمه» نیز هویت واحدی ندارد. این مصادیق دقیق «مردم» و «نخبگان» نیست که پوپولیسیم را تعریف می‌کند، بلکه آنچه پوپولیسیم را تعریف می‌کند جدال و کشاکش میان این دو (یا درمورد پوپولیسیم جناح راست، کشمکش میان سه گروه) است.

خود این کشمکش موجب می‌شود که پوپولیست‌ها از نخبگان، مجموعه مطالباتی داشته باشند، مطالباتی که پوپولیست‌ها یقین دارند هیئت حاکمه به برآورده کردن آن‌ها علاقه‌ای ندارد. سندرز خواستار «بیم» درمانی برای همه» و حداقل دستمزد پانزده دلار در ساعت بود. اگر او خواهان این بود که «لایحۀ مراقبت مقرون به صرفه» ۲ هزینه‌های مربوط به سمک را پوشش دهد یا حداقل دستمزد از ۷ دلار و ۲۵ سنت به ۷ دلار و ۷۵ سنت افزایش یابد، این خواستۀ او به معنای ناسازگاری و برخورد میان مردم و هیئت حاکمه نبود. اگر ترامپ خواستار افزایش نگهداران در مرز مکزیک بود یا اگر حزب راست‌گرای مردم در دانمارک صرفاً به دنبال کاهش میزان پناهندگی بود، این خواسته‌ها میان مردم و نخبگان شکافی ایجاد نمی‌کرد. اما وعدۀ ساخت دیواری که دولت مکزیک باید هزینه‌اش را بپردازد یا متوقف ساختن کلی مهاجرت، این‌ها هستند که مرز را می‌سازند.

چنین مطالباتی است که ناسازگاری و برخورد میان مردم و هیئت حاکمه را تعریف می‌کند. اگر همه یا حتی بخشی از این مطالبات برآورده شود یا اگر پوپولیست‌ها آن‌ها را به مثابۀ نوعی بلندپروازی رها کنند، مانند سیریزا که با خواسته‌های خود برای مذاکرۀ دوباره بر سر بدهی‌های یونان چنین کرد، در آن صورت جنبش پوپولیستی احتمالاً از بین می‌رود یا به حزبی سیاسی یا نامزدی عادی تغییر شکل می‌دهد. در این معنا، جنبش‌های پوپولیستی آمریکایی و اروپای غربی زمانی شکوفا می‌شوند که در جناح مخالف باشند و وقتی وارد سیستم حکومت شوند دچار بحران هویت می‌شوند.

کمپین‌ها و احزاب پوپولیستی اغلب مانند علامت هشدار بحران سیاسی عمل می‌کنند. در اروپا و ایالات متحده جنبش‌های پوپولیستی در آن زمان‌هایی بسیار موفق بوده‌اند که مردم هنجارهای سیاسی رایج را، که هیئت حاکمه و سران سیاسی وقت از آن‌ها دفاع و حمایت می‌کنند، مغایر با امیدها، هراس‌ها و دغدغه‌هایشان می‌دانستند. پوپولیست‌ها این دغدغه‌های مغفول را به زبان می‌آورند و آن‌ها را در قالب سیاستی مطرح می‌کنند که مردم را علیه نخبگان انعطاف‌ناپذیر می‌شوراند. بدین طریق، پوپولیست‌ها به کاتالیزورهایی برای تغییر سیاسی بدل می‌شوند.

کمپین‌ها و احزاب پوپولیست بالطبع از طریق برخی مطالبات خود به مشکلات اشاره می‌کنند، مطالباتی که احتمالاً در شرایط سیاسی وقت تحقق نمی‌یابند. درمورد برخی پوپولیست‌های جناح راست، این مطالبات با تعصب همراه است یا هنجارهای دموکراتیک را به چالش می‌کشد. در موارد دیگر، توده‌ای از اطلاعات غلط بر آن‌ها سایه افکنده است. اما همچنان به پارگی‌هایی در تاروپود خرد سیاسی پذیرفته‌شده اشاره دارند.

در چند دهۀ اخیر، که جهش عظیم پس از جنگ پایان یافته است، احزاب اصلی در هر دو سوی اقیانوس اطلس با آغوش باز برنامه‌نویس‌های تحریک آزاد سرمایه و کار را برای رسیدن به شکوفایی و آبادانی پذیرفتند. رهبران سیاسی نیز از افزایش مهاجرت استقبال کردند... تا وقتی که متوجه شدند رأی‌دهندگان آمریکایی از مهاجرت غیرقانونی آشفته شده‌اند و رأی‌دهندگان اروپایی هم از جوامع مهاجری که آن‌ها را زمینۀ جرم و بعدها تروریسم می‌پنداشتند برآشفته‌اند. در اروپای قاره‌ای، احزاب اصلی ایدئولوژیک را پذیرفتند تا زمانی که فهمیدند طی رکود بزرگ ۲۰۰۸، این موضوع وضعیتی نامطلوبی پیدا کرده است. در ایالات متحده هر دو حزب توافقات «تجارت آزاد» را پذیرفتند تا وقتی که دریافتند بسیاری از عموم مردم از این توافقات حمایت نمی‌کنند.

در چند دهۀ آخر قرن نوزدهم، زمانی که حزب مردم در صحنۀ سیاست آمریکا ظهور کرد، اروپا شاهد ظهور احزاب سوسیال دموکرات بود که از نظریۀ سوسیالیسم کارل مارکس الهام گرفته بودند. طی هفتاد سال بعد، اروپا به خانه‌ای برای صف‌آرایی احزاب چپ، میانه و راست بدل شد، اما چیزی نظیر پوپولیسیم آمریکایی تا دهۀ ۱۹۷۰ در آنجا دیده نمی‌شد.

مانند حزب مردم اصلی در ایالات متحده، احزاب اروپایی در عرصه‌های انتخاباتی عمل می‌کنند و از «مردم» در برابر «هیئت حاکمه» یا «نخبگان» دفاع می‌کردند. جبهۀ ملی فرانسه می‌گوید نمایندۀ «مردم فرودست» و «اعضای فراموش‌شده» در برابر «کاست ۳» است. در فنلاند، حزب فنلاندی‌ها می‌گوید خواستار «دموکراسی‌ای است که بر رضایت مردم بنا شده باشد و از نخبگان یا بوروکرات‌ها منبعث نشود». در اسپانیا، پودموس در برابر «کاست» از «مردم» دفاع می‌کند. در ایتالیا پپه گریلو در جنبش پنج‌ستاره از آنچه «سه ویرانگر» می‌نامد شدیداً انتقاد می‌کند: ژورنالیست‌ها، مدیران صنعتی و سیاستمداران. در هلند حزب آزادی‌خواه خیرت ویلدرس ۴ خود را نمایندۀ هنک و اینگریده در مقابل «نخبگان سیاسی» معرفی می‌کند.

اولین احزاب پوپولیست اروپایی جناح راستی‌ها بودند. آن‌ها نخبگان را متهم می‌کردند که با کمونیست‌ها، آغانه‌گیران یا مهاجران با ملاطفت برخورد می‌کنند. در نتیجه، در اروپا دانشگاهیان و سیاستمداران چپ و میانه‌رو اصطلاح «پوپولیست» را به معنایی منفی به کار می‌گرفتند. اما در دهۀ اخیر در اسپانیا و یونان چند حزب سیاسی پوپولیست ظهور کردند که خشم خود را به سمت هیئت حاکم کشورشان یا رؤسای اتحادیۀ اروپا در بروکسل نشانه گرفتند.

تفاوت عمده میان پوپولیست‌های ایالات متحده و اروپا این است که، درحالی‌که احزاب و کمپین‌های آمریکایی به سرعت می‌آیند و می‌روند، برخی احزاب پوپولیست اروپایی چندین دهه در قدرت حضور داشتند. اصلی‌ترین دلیل آن این است که بسیاری از ملت‌های اروپایی نظام‌های چند حزبی دارند و بسیاری از کشورها واجد سیستم نمایندگی تناسبی‌اند. این موضوع اجازه می‌دهد احزاب کوچک‌تر، حتی وقتی سهمشان از آرا به ده درصد نمی‌رسد، باز هم جای پای در قدرت به دست بیاورند.

جنبش‌های پوپولیستی اغلب خودشان به اهداف و مقاصد خود دست نمی‌یابند. احزاب اصلی ممکن است خواسته‌های آن‌ها را بپذیرند یا به کل رد کنند. اما آن‌ها آب را گل‌آلود می‌کنند: نشان می‌دهند که ایدئولوژی سیاسی حاکم به خوبی عمل نمی‌کند و جهان‌بینی معیار از کار افتاده است.

احداثاسی انتظار نداشت که دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۶ نامزدی جمهوری خواهان برای ریاست‌جمهوری را به دست آورد و حتی خودش هم انتظار چنین اتفاقی را نداشت. به همین ترتیب هیچ‌کس، حتی برنی سندرز، هم انتظار نداشت که در انتخابات درون حزبی دموکرات‌ها این سناتور ایالت ورمانت تا ماه ژوئن و انتخابات ایالت کالیفرنیا همچنان در گردونه رقابت با هیلاری کلینتون بماند.

موفقیت ترامپ را نخست به معرکه‌گیربودن و شهرتش نسبت دادند، اما وقتی که یکی پس از دیگری در رأی‌گیری‌های درون حزبی ایالت‌ها پیروز شد اهالی سیاست دریافتند که او از مخالفت نژادپرستانه با ریاست‌جمهوری باراک اوباما سود می‌برد یا از همدلی پنهان با فاشیسم در میان آمریکایی‌های سفیدپوست طبقه کارگر بهره می‌گیرد. موفقیت سندرز حدس و گمان کمتری برانگیخت، اما مفسران عموماً او را به عنوان شخصی آرمان‌گرا نادیده می‌گرفتند و به ایدئالیسم خیالی رأی‌دهندگانی اشاره می‌کردند که اکنون در حوالی سی‌سالگی‌اند. اگر هم این توضیح برای موفقیت او کافی نبود، بر ضعف هیلاری کلینتون تأکید می‌کردند که در جایگاه پیش‌تاز قرار داشت.

اما منطقی‌تر است که موفقیت ترامپ و سندرز را جدیدترین فصل از تاریخ پوپولیسم آمریکایی بدانیم. درحالی‌که ریشه‌های پوپولیسم به انقلاب آمریکا برمی‌گردد، این جریان درواقع با حزب مردم در دهه ۱۸۹۰ آغاز شد که مقدم جنبش‌هایی شد که از آن زمان تاکنون گهگاه خودی نشان داده‌اند. برعکس اروپا، در ایالات متحده این کمپین‌ها به شکلی ناگهانی و غیرمنتظره فوران می‌کردند. به رغم اینکه معمولاً این کمپین‌ها عمر کوتاهی داشتند، تأثیر بسیاری بر جای می‌گذاشتند و، گرچه شاید در زمان خود نامتعارف به نظر می‌رسیدند، در تاروپود سیاسی ملت جای می‌گرفتند.

درحالی‌که تاریخ سیاست آمریکایی به واسطه کشمکش‌های مختلف (بر سر برده‌داری، ممنوعیت مشروبات الکلی، سقط جنین، مداخلات بین‌المللی و...) شکاف خورده است اما، در بازه‌های طولانی، تحت سیطره اتفاق‌نظری پنهان دربار نقش دولت در اقتصاد و مسائل بین‌المللی بوده است.

سیاست آمریکایی به گونه‌ای ساخته شده است که این جهان‌بینی‌های حاکم و متداول را حفظ می‌کند. ویژگی‌های سرشت‌نمای آن، از جمله روش‌های انتخاباتی ریختن هم امتیازها به سید برنده و پیروزی تنها یک نفر و نیز حوزه‌های انتخاباتی تک‌نماینده، همگی باعث ترویج سیستم دو حزبی شده‌اند. نامزدهای احزاب ثالث اغلب به این دلیل که «حزب سوم شانس پیروزی ندارد، اما با ورودش شانس دیگران را پایین می‌آورد» چندان موردتوجه نیستند. به علاوه، رأی‌دهندگان و رؤسای حزب، طی تصمیم در این باره که چه کسی در انتخابات مقدماتی حزب کاندید شود، معمولاً قابلیت شخص برای انتخاب‌شدن را مد نظر قرار می‌دهند و، در انتخابات مرحله نهایی، نامزدها عموماً سعی می‌کنند حد وسط را نگه دارند و از اینکه برجسته «افراطی» بخورند اجتناب می‌کنند. درنتیجه این گرایش دو حزبی متمایل به مرکز، اختلافات سیاسی شدید بر سر مسائل اجتماعی و اقتصادی اساسی، به ویژه در انتخابات ریاست‌جمهوری، از تب‌وتاب می‌افتد و حتی نادیده گرفته می‌شود.

اما گاهی، در مواجهه با تغییرات دراماتیک جامعه و اقتصاد یا تغییر در جایگاه آمریکا در جهان، رأی‌دهندگان ناگهان به برخی سیاست‌مداران یا جنبش‌ها توجه نشان می‌دهند، به کسانی که موضوعاتی را مطرح می‌کنند که احزاب اصلی کم‌اهمیت جلوه می‌دهند یا به کل نادیده می‌گیرند.

ظهور حزب مردم اولین بمباران اصلی علیه جهان‌بینی کاپیتالیستی اقتصاد آزاد بود؛ جنبش «ثروتمان را به اشتراک بگذاریم» که فرماندار لوئیزیانا، هوی لانگ، به دنبال انتخاب فرانکلین روزولت در سال ۱۹۳۲ آن را پدید آورد- روزولت را وادار کرد به بی‌عدالتی اقتصادی بپردازد. این جنبش‌ها در کنار هم چارچوبی ایجاد کردند که برنی سندرز، که خود را «سوسیال‌دموکرات و پیشرو» نامیده بود، طی کمپین خود در سال ۲۰۱۶ همان چارچوب را اتخاذ کرد. به همین ترتیب، کمپین‌های پوپولیستی جورج والاس در دهه شصت و پت بوچانان در دهه نود پیش نشانه‌ای بودند بر نامزدی دونالد ترامپ.

پوپولیست‌های حزب مردم، در طول دوران شکوفایی خود در اواخر قرن نوزدهم، تأثیر ژرفی بر عرصه سیاست‌های آمریکایی و، چنان‌که روشن شد، بر سیاست‌های آمریکای لاتین و اروپا داشتند. این امر منطق پوپولیسم را گسترش داد: «مردمی» که علیه نخبگانی صف‌آرایی می‌کردند که به اصلاحات ضروری توجه نداشتند. در سیاست آمریکایی، این صف‌آرایی اولین نشان بی‌کفایتی و نابسندگی دیدگاه‌های دو حزب اصلی درخصوص دولت و اقتصاد بود.

پوپولیست‌ها اولین گروهی بودند که از دولت خواستند صنایع کلیدی اقتصاد، مانند راه‌آهن، را تحت نظارت خود درآورد و حتی ملی و دولتی کند. آن‌ها می‌خواستند دولت نابرابری اقتصادی را کاهش دهد، وضعیتی که کاپیتالیسم وقتی به حال خود رها شده بود ایجاد کرده بود. همچنین می‌خواستند از قدرت تجارت به عنوان عاملی تعیین‌کننده در نتایج انتخابات بکاهند. پوپولیسم

تأثیر بی‌واسطه‌ای بر سیاست‌های برخی از دموکرات‌های پیشرو و مرفی داشت و حتی بر جمهوری‌خواهانی مانند تئودور روزولت نیز تأثیر گذاشت. عاقبت، بسیاری از برنامه‌های پوپولیستی در «نیو دیل» فرانکلین دلانو روزولت ادغام شد و در چشم‌انداز لیبرالیسم آن جای گرفت.

به‌روایت مشهور، در ماه مه سال ۱۸۹۱ ماجرایی به همین ترتیب ادامه یافت و برخی از اعضای ائتلاف کشاورزان کانزاس، که از اجلاس ملی در سینسیناتی راهی خانه شده بودند، پیشنهاد کردند که از اصطلاح «پوپولیست» برای توصیف دیدگاه‌های سیاسی خودشان و دیگر گروه‌های ائتلافی در غرب و جنوب استفاده کنند. سال بعد، گروه‌های ائتلافی با سازمان «شوالیه‌های کارگران»، که در آن زمان اصلی‌ترین سازمان کارگری در ایالات متحده بود، دست به دست هم دادند تا حزب مردم را شکل دهند، حزبی که طی حدوداً دو سال بعد توانست اساسی‌ترین فرضیاتی را که راهبر جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها در واشنگتن بود به چالش بکشد. این حزب عمر کوتاهی داشت، اما الگوی آن مبنایی را برای پوپولیسم در ایالات متحده و اروپا ایجاد کرد.

در آن زمان، جمهوری‌خواهان و دموکرات‌های پیشگام در ایالات متحده به دلیل پیشرفت‌هایی در صنایع و امور مالی شادمان بودند. آن‌ها به بازار خودگردان به‌عنوان ابزار رونق و فرصت‌های فردی باور داشتند و گمان می‌کردند دولت باید نقشی حداقلی داشته باشد. گروور کلیولند، که از ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۸ و سپس از ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۶ رئیس‌جمهور بود، «نظام آقا بالاسری» و پدرسالاری دولت را به نقد کشید. او در نطق تحلیف دور دوم خود اعلام کرد که مداخله در بخش دولتی «روح امریکاباوری اصیل را خاموش می‌کند»؛ او اظهار کرد که «حمایت از مردم در دستورالعمل آن‌ها نمی‌گنجد». نقش اصلی دولت حفظ «واحد پولی مطلوب و ثابت» از طریق حفظ ارزش پای پول طلا بود.

اما در طول این سال‌ها، کشاورزان جنوب و مناطق دشت بزرگ از افت شدید قیمت محصولات کشاورزی رنج می‌بردند. از سال ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۰ قیمت محصولات کشاورزی تا دوسوم در مناطق غرب میانه و جنوب کاهش یافت. مناطق دشت بزرگ، که در اوایل دهه هشتاد پررونق بودند، به‌خاطر خشک‌سالی شدید در اواخر دهه هشتاد آسیب دیدند. اما راه‌آهن‌ها، که از وضعیت انحصاری بهره می‌بردند، با بی‌رحمی، قیمت حمل‌ونقل محصولات کشاورزی را افزایش دادند. دخل‌وخرج بسیاری از کشاورزان جنوب و ایالت‌های دشت بزرگ ۶ جور در نمی‌آمد. مزارع کوچک خانوادگی جای خود را به مزارع «پررونق» داد که اغلب تحت تملک شرکت‌های پایه در شرق قرار داشتند. دستمزدها با ورود مهاجران از چین، ژاپن، پرتغال و ایتالیا که دستمزد پایینی می‌گرفتند تهدید می‌شد. کشاورزانی که زمین‌های خود را نگه داشته بودند زیر بار قرض رفته بودند. در کانزاس ۴۵ درصد از زمین را بانک‌ها صاحب می‌شدند.

اولین پوپولیست‌ها خود را نمایندگان «مردم» و از آن جمله کشاورزان و کارگران یقه آبی و مخالف با «قدرت پول» یا «حکومت اغنیا» می‌دانستند. این موضوع در برنامه‌های اولیه آنان منعکس شده بود که عبارت بود از: تأسیس و به‌رسمیت‌شناختن اتحادیه‌های کارگری درکنار درخواست کنترل و نظارت بر راه‌آهن و نیز پایان دادن به معاملات سودجویانه زمین و شیوه‌های آسان پول‌دار شدن (از طریق تغییر یا وضع مکملی برای پای طلا) به‌قصد برداشتن بار بدهی و قرضی که کشاورزان از آن رنج می‌بردند. به‌جز چند رهبر از احزاب مختلف، پوپولیست‌ها سوسیالیست نبودند. آن‌ها بیشتر به دنبال اصلاح کاپیتالیسم بودند تا الغای آن و نمایندگانی آن‌ها در این اصلاحات طبق کارگر سوسیالیست نبود، بلکه مفهوم نه‌چندان دقیق «مردم» بود.

وقتی احزاب اصلی مطالبات آنان را، که همچنین شامل مالیات بر درآمد تصاعدی و اصلاحات سیاسی برای ایجاد رأی‌گیری مخفی و انتخابات مستقیم سناتورها بود، رادیکال و دور از دسترس تلقی کردند، حزب مردم در سال ۱۸۹۲ تأسیس شد و برای ریاست‌جمهوری نامزدی را برگزید. در سخنرانی اول حزب اعلام شد: «ما می‌کوشیم حکومت جمهوری را به 'مردم دشت' برگردانیم که طبقه ایشان خاستگاه آن حکومت بوده است... ما باور داریم که قدرت حکومت، یا به بیان دیگر قدرت مردم، باید گسترش پیدا کند... به سرعت تمام و تا آنجا که قضاوت مردم خردمند و آموخته‌های تجربه اجازه می‌دهد، تا جایی که ظلم، بی‌عدالتی و فقر عاقبت در این سرزمین محو شود.»

در جنبش پوپولیستی همواره شاخه محافظه‌کارتری نیز وجود دارد. در جنوب، برخی گروه‌ها با ائتلاف ملی مشابهی، که متعلق بود به کشاورزان سیاه‌پوست، همکاری کردند، اما دیگران چنین نکردند. پوپولیست‌ها خواستار خروج مهاجران چینی بودند. این مهاجران را تجارت‌های مختلف به منطقه وارد کرده بود تا در مزارع غربی و راه‌آهن‌ها کار ارزان ایجاد شود. حمایت پوپولیست‌ها از این خط‌مشی اغلب لحنی نژادپرستانه داشت. اما در دهه ۱۸۸۰ و اوایل دهه ۱۸۹۰، سیاست پوپولیستی ابتدائاً سطوح بالا و متمولان را نشانه گرفته بود.

در انتخابات سال ۱۸۹۲ حزب مردم به‌شکلی چشمگیر خوب عمل کرد. نامزد ریاست‌جمهوری آنان، که به‌طرز تأسف باری فاقد نقدینگی و سرمایه بود، هشت درصد از آرا را به دست آورد و در پنج ایالت پیروز شد. در انتخابات سال ۱۸۹۴ نامزدهای حزب مردم در مجلس نمایندگان ده درصد از آرا را از آن خود کردند. حزب چهار نماینده کنگره، چهار سناتور، ۲۱ مدیر ایالتی و ۴۶۵ نماینده مجلس ایالتی انتخاب کرد. حزب مردم، که اعضای آن از مناطق جنوبی و غربی بودند، همراه با گروور کلیولند، که بسیار نامحبوب بود، گویا در مسیر خود قرار گرفته بود تا در مقام حزب دوم اصلی دموکرات‌ها را به چالش بکشد. با این‌همه، انتخابات سال ۱۸۹۴ آخرین حرکت حزب از آب درآمد.

در پایان، پوپولیست‌ها به‌واسطه پویایی نظام دوحزبی به پایان راه خود رسیدند. در ایالت‌های مناطق دشت بزرگ، خشم مردم علیه کلیولند باعث شد رأی‌دهندگان به سمت جمهوری‌خواهانی روی بیاورند که قابلیت انتخاب بیشتری داشتند. در جنوب، دموکرات‌ها با ترکیب اعضای جدید و در واکنش به خواست برخی پوپولیست‌ها برای به‌دست‌آوردن رأی سیاه‌پوستان، با اتهام خیانت نژادپرستی، حزب مردم را مغلوب کردند.

همان‌طور که منتقدان لیبرال بعدها اشاره کردند، در حزب مردم رگه‌هایی از یهودستیزی، نژادپرستی و بومی‌گرایی به‌ویژه نسبت به چینی‌ها وجود داشت، اما این‌ها در بهترین حالت عوامل ثانوی و فرعی بودند. تا پیش از فروپاشی جنبش، حزب مردم اصلی در ابتدا جنبشی با گرایش چپ بود. اولین نمونه‌های اصلی پوپولیسیم جناح راست در دهه ۱۹۳۰ با کشیش کاتولیک و مجری برنامه رادیویی، پدر چارلز کاکلین، ظهور کرد و سپس در دهه ۱۹۶۰ با کمپین‌های ریاست‌جمهوری جورج والاس.

والاس، فرماندار دموکرات آلاباما، به فروپاشی ائتلاف «نیو دیل» فرانکلین روزولت و ایجاد مبنایی برای صف آرایی دوباره با ریگان در ۱۹۸۰ یاری رساند. او نوعی پوپولیسیم راست جدید را ایجاد کرد که دونالد وارن جامعه‌شناس آن را «رادیکالیسم آمریکایی متوسط» نامید. این پوپولیسیم به حزب جمهوری‌خواه پیوست و به مبنای چالش دونالد ترامپ با راست‌کیشی جمهوری‌خواهانه در سال ۲۰۱۶ بدل شد.

«نیو دیل» فرانکلین روزولت بر ائتلافی ضمنی میان لیبرال‌ها و دموکرات‌های محافظه‌کار جنوب مبتنی بود که این دومی با هرگونه قانونی که بتواند برتری سفیدپوستان را به چالش بکشد مخالف بود. جمهوری‌خواهان در قالب حزب آبراهام لینکلن، به‌خوبی سستی‌پذیری حقوق شهروندی سیاه‌پوستان بودند و رهبران جمهوری‌خواه در کنگره از لایحه رئیس‌جمهور دموکرات، لیندون جانسون، در سال ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ مبنی بر حقوق شهروندی و حق رأی حمایت کردند. سناتور جمهوری‌خواه آریزونا، بری گلدواتر در ابتدا مخالف بود، اما در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۹۶۴ جانسون به‌سادگی او را مغلوب کرد. اما پیروزی جانسون نشان حمایت گسترده از لویج حقوق شهروندی وی نبود. بعد از اینکه او لایحه حق رأی را از تصویب گذراند و قانونی معروف به «جنگ با فقر» را ارائه کرد، واکنش عمومی شدیدی ایجاد شد. والاس این واکنش را به کارزاری پوپولیستی بدل کرد.

والاس نهایتاً نام خود را به‌عنوان هوادار بزرگ جداسازی نژادی ثبت کرد، اما در ابتدا دموکراتی پوپولیست بود که نژاد برایش اهمیتی فرعی و ثانوی داشت. او در آغاز در ۱۹۵۸، در مقام دموکرات معتقد به «نیو دیل» روزولت، برای فرمانداری خیز برداشت و در برابر نامزد تحت حمایت کوکلاکس کلان شکست خورد. پس‌از آن، عهد کرد که: «دیگر هرگز به خاطر کاکاسیاه‌ها نخواهم باخت».

در سال ۱۹۶۲، والاس بار دیگر وارد عرصه شد و این بار در مقام حامی شعار «جداسازی اکنون، جداسازی فردا، جداسازی همیشه» پیروز شد. در ۱۹۶۳ وقتی تلاش کرد مانع از ثبت‌نام دو دانشجوی سیاه‌پوست در دانشگاه آلاباما شود، رسوا و بدنام شد. در ۱۹۶۴ در انتخابات درون‌حزبی دموکرات‌ها در ویسکانسین، ایندیانا و مریلند شرکت کرد و حدود یک‌سوم آرا را برد؛ تا حد ۴۳ درصد در مریلند که رأی ۱۵ تا ۲۳ بخش را در اختیار داشت. در سال ۱۹۶۸ به‌عنوان نامزد مستقل در برابر ریچارد نیکسون جمهوری‌خواه و هیوبرت هامفری دموکرات در انتخابات شرکت کرد. در اوایل اکتبر، والاس در رأی‌گیری از هامفری پیش بود. در پایان کار، او ۱۳.۵ درصد آرا را به دست آورد و توانست رأی پنج ایالت را در جنوب کسب کند. در ۱۹۷۲ به‌عنوان یک دموکرات در انتخابات شرکت کرد و شانس کسب نامزدی را به دست آورد، اما در ماه می، وقتی در حال راه‌اندازی کمپین برای انتخابات مقدماتی مریلند بود، به جانش سوءقصد کردند و دچار معلولیت شد.

والاس بر مخالفت خود با تلفیق نژادی تأکید کرد، اما این مخالفت را در چارچوب دفاع از مردم عادی آمریکا (یعنی سفیدپوستان) در برابر استبداد بوروکرات‌های واشنگتن مطرح کرد. دولت حداکثری خواست خود را بر افراد عادی تحمیل می‌کرد. والاس در برنامه تلویزیونی «میت د پرس» ۷ در ۱۹۶۷ نامزدی خود را چنین خلاصه کرد: در این کشور در برابر دولت حداکثری موضع‌گیری می‌کنند. این جنبش مردم است... و فکر می‌کنم اگر سیاستمداران مانع آن شوند احتمالاً همین انسان‌های کوچک و خیابان بسیاری از آن‌ها را در خیابان زیر می‌گیرد: همین فرد شاغل در کارخانه نساجی، در کارخانه فولادسازی، آرایشگر، همین پلیسی که مشغول انجام وظیفه است... همین خرده کاسب‌ها.

والاس مخالف انتقال دانش‌آموزان از محلات مختلف بود، یعنی عمل انتقال دانش‌آموزان به مدارس ایالتی خاص به‌منظور جبران جداسازی نژادی، زیرا این کار نظم محلات طبقه کارگر را برهم می‌زد. همین‌طور به لیبرال‌های سفیدپوست مروج آن برنامه حمله می‌کرد. او آن‌ها را آدم‌های دورویی می‌دانست که نمی‌گذاشتند کودکان خودشان درگیر شرایطی شوند که، به‌گفته آن‌ها، کودکان خانواده‌های محروم‌تر باید تحمل کنند. او می‌گفت: «آن‌ها بر روی رودخانه پوتوماک پلی ساختند برای هم لیبرال‌های سفیدپوستی که به ویرجینیا می‌گریزند».

بااین‌همه، والاس یک محافظه‌کار سیاسی نبود. او در مسائل خانگی، که مستقیماً به نژاد ارتباط نداشت، مانند یک دموکرات معتقد به «نیو دیل» روزولت عمل می‌کرد. او در بروشور کمپین خود در ۱۹۶۸ به این افتخار می‌کرد که در آلاباما میزان بودجه آموزش و پرورش، کمک‌های رفاهی، جاده‌ها و کشاورزی را افزایش داده است.

در سال ۱۹۷۶، دونالد وارن پژوهشی را درباب «رادیکال‌های آمریکایی متوسط» ۸ به انتشار رساند. وارن براساس مطالعات وسیع صورت‌گرفته میان سال‌های ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ و در سال ۱۹۷۵، گروه سیاسی متمایزی را تعریف کرد که نه چپ بود و نه راست، و نه لیبرال بود و نه محافظه‌کار. وارن می‌نویسد رادیکال‌های آمریکایی متوسط «حس می‌کردند طبقه متوسط به‌طور جدی نادیده گرفته شده است». آن‌ها «دولت را نهادی می‌دانستند که هم‌زمان اغیا و فقرا را دربرمی‌گیرد».

رادیکال‌های وارن درمورد فقر و مسائل نژادی موضعی محافظه‌کار داشتند. آن‌ها انتقال دانش‌آموزان و سازمان‌های رفاه را تحت عنوان نمونه‌هایی از این وضعیت که «ثروتمندان به مطالبات فقرا توجه می‌کنند، اما مردم با درآمد متوسط باید صورت‌حساب‌ها را بپردازند» رد می‌کردند. آن‌ها مخالف دولت ملی بودند، اما گمان می‌کردند بنگاه‌های تجاری نیز «قدرت بسیار زیادی دارند» و «بسیار بزرگ» بوده‌اند. آن‌ها با بسیاری از برنامه‌های لیبرال موافق بودند و می‌خواستند دولت اشتغال را برای همه تضمین کند. آن‌ها از کنترل قیمت‌ها (اما نه دستمزدها) و بیم درمانی، برخی از انواع بیم سلامت ملی، کمک دولت

فدرال برای تحصیل و امنیت اجتماعی حمایت می‌کردند.

وارن دریافت که رادیکال‌ها نمایندگانی حدود یک‌چهارم از رأی‌دهندگان بودند. آن‌ها به‌طور میانگین بیشتر شامل مردان بودند تا زنان؛ تحصیلات دبیرستان داشتند، اما فاقد تحصیلات کالج بودند؛ درآمد آن‌ها در حد متوسط یا کمی کمتر از آن بود؛ شغل‌های مهارتی یا نیمه‌مهارتی یدی (یقه‌آبی) داشتند یا شغل منشی‌گری یا فروشندگی؛ و گروهی بودند که بالاترین احتمال را داشت که به جورج والاس رأی بدهند.

به بیان دیگر، پایگاه والاس در بین رأی‌دهندگانی بود که خود را طبقه متوسط می‌دانستند، یعنی معادل آمریکایی «مردم». آن‌ها اعتقاد داشتند که در جدال با پایینی‌ها و بالایی‌ها گرفتار شده‌اند.

چهل سال بعد، ترامپ خود را دشمن معاملات تجاری آزاد، فروشگاه‌های خارج از کنترل و مهاجرت‌های غیرقانونی معرفی کرد و همین‌طور کارزار خود را کمپین «اکثریت خاموش» (اصطلاحی برگرفته از نیکسون علیه «علائق خاص» و «هیئت حاکم») هر دو حزب) نامید. ترامپ سال گذشته اعلام کرد که «اکثریت خاموش بازگشته است و این بار خاموش نیست، بلکه بی‌باک و ستیزه‌جوست». در تجمعات، کمپین او پلاکاردهایی داشت که رویشان نوشته بود: «اکثریت خاموش با ترامپ همراه است.»

در ژانویه، درست قبل از اینکه ایالت آیوا گردهمایی انتخاباتی تشکیل دهد، کمپین ترامپ تبلیغی تلویزیونی به نام «هیئت حاکمه» به راه انداخت. ترامپ، که پشت میز نشسته بود، به دوربین نگاه کرد و گفت: «هیئت حاکمه، رسانه‌ها، صاحبان منافع ویژه، دلالان سیاسی، پول‌دهندگان به کمپین‌ها، همگی علیه من هستند. من کمپین را با هزینه خودم به راه انداختم. هیچ چیزی به کسی بدهکار نیستم. تنها به مردم آمریکا بدهکارم که کاری بزرگ را به انجام برسانم. آن‌ها واقعاً تلاش می‌کنند من را متوقف کنند.»

پی‌نوشت‌ها:

* این مطلب در تاریخ ۱۳ اکتبر ۲۰۱۶ با عنوان *populism of birth the: Them v Us* در وبسایت گاردین منتشر شده است و وبسایت ترجمان در تاریخ ۴ آذر ۱۳۹۵ این مطلب را با عنوان پوپولیسم از کدام «مردم» سخن می‌گوید؟ ترجمه و منتشر کرده است.

[۱] Populist Persuasion

[۲] Affordable Care Act

[۳] منظور طبقه مرفه مسلط بر جامعه است که راه ورود دیگران به این طبقه را می‌بندد. [مترجم]

[۴] Geert Wilders

[۵] Henk and Ingrid

دو اسم رایج در این کشور. در فرهنگ ما می‌توان دارا و سارا را مثال زد. [مترجم]

[۶] از جمله کانزاس، تگزاس، نبراسکا، داکوتای شمالی و... [مترجم]

[۷] Meet the Press

[۸] MARs

منبع/ ترجمان

جان بی جودیس

ترجمه: مهرداد پارسا

برچسب‌ها: [فرهنگ](#) [1]